

روش و جایگاه ادبی حمزه اصفهانی در روایت و شرح دیوان ابو نواس^۱

عنایت الله فاتحی نژاد^۲

حمید عابدی فیروزجایی^۳

چکیده

دیوان ابو نواس به روایت حمزه اصفهانی یکی از یازده روایت معتبر شعر ابو نواس است، که در کنار روایت ابو بکر صولی از اهمیت و شهرت بیشتری برخوردار است. حمزه اصفهانی بر خلاف دیگر همتایان خود تمام اشعاری را که به نحوی با نام ابونواس، شاعر پرآوازه و ایرانی تبار دوره عباسی، گره خورده بود؛ جمع آوری و تدوین کرده است، و در این راه به نقد، بررسی، و شرح اشعار نیز پرداخته، و میزان اعتبار هر روایت را روشن ساخته است. وی با تکیه بر تنوع دانش خود در حوزه های مختلفی مانند زبان شناسی، و روایت اشعار و اخبار، روشی متفاوت در این اثر در پیش گرفته است؛ که روایت او از اشعار ابونواس را متمایز کرده است. حمزه اصفهانی، همواره از عقل و خرد خود در نقد روایت های گوناگون بهره گرفته است و در این راه صاحب سبک است. در این مقاله کوشیده ایم تا ضمن بررسی روش وی، جایگاه ادبی او را در این اثر تبیین نماییم.

کلید واژه ها: حمزه اصفهانی، ابو نواس، دیوان، شعر، روایت، جایگاه ادبی

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری می باشد که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است.

fatehienayat@ymail.com

bdfzj@yahoo.com

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۸/۲۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۹/۲۰

مقدمه

روایت شعر در عصر عباسی، نسبت به دوره‌های قبل رواج گسترده‌تری یافت. زیرا در این دوره، از طریق ترجمه، ارتباط مسلمانان با دیگر ملت‌ها بیشتر شد؛ و با دانش‌ها و علوم جدیدی آشنا شدند، در نتیجه مراکز علمی گسترش یافت، و مجالس شعر و ادب رونق بیشتری گرفت.

محافل گوناگونی در این رونق سهیم بوده‌اند؛ مانند مسجد، که یکی از مهم‌ترین مراکزی بود که حلقه‌های درس دانشمندان در آن‌جا برگزار می‌شد (بغدادی، ۱۴۲۲ق، ۱۵۷/۹). مجالس حاکمان، خلفاء، و وزراء، از دیگر مجالس این دوره بود که حلقه اتصال شعر شاعران و نوشتار کاتبان به شمار می‌آمد (أبو الفرج اصفهانی، ۱۹۲۹م، ۱۱۰/۵). دکان وراقان از دیگر مکان‌هایی بود که برای بار نخست، در دوره‌ی عباسی، برخی مجالس شعر و شاعری در آن‌جا شکل می‌گرفت (ابن معتز، ۱۹۷۶م، ۲۷۰).

مهم‌ترین دستاورد این محافل، ثبت و ضبط شعر شاعران این دوره بوده است؛ که به صورت مکتوب و محفوظ شکل می‌گرفت؛ و مبدأ انتقال آن به دیگر نسل‌ها می‌شد؛ و کسانی که عهده‌دار این وظیفه‌ی خطیر بوده‌اند، درجات و مراتب متفاوتی داشته‌اند. بسیاری از این راویان از خانواده‌ی شاعر بودند، مانند: حماد که راوی پدر خود اسحاق موصلی بود؛ و یا ابوالغوث بحتری که راوی پدرش بود (مرزبانی، ۱۹۸۲ م، ۴۹۳). و برخی راویان دیگر نیز به طور حرفه‌ای به این کار مشغول بودند، که بخش اعظم این قشر را تشکیل می‌دادند (أبو الفرج اصفهانی، ۱۹۲۹م، ج ۲/۲۹۱). دسته‌ای از این راویان تنها به روایت شعر می‌پرداختند، که تعداد آن‌ها بسیار است؛ و در منابع معتبری در کنار نام بسیاری از شاعران، نام این راویان نیز به چشم می‌خورد (أبو الفرج اصفهانی، ۱۹۲۹ م، ۱/۲۹۴، ۲۶۶؛ ۲/۴۸۴؛ ۱۱۹/۴؛ بغدادی، ۱۴۲۲ ق، ۷۱/۵).

با این‌که تدوین در این دوره، به ماندگاری شعر کمک فراوان کرد؛ و کم‌تر می‌توان در اصل شعر این دوره تردید داشت، اما با این وجود، مشکل جعل و انتحال، به عنوان یک پدیده‌ی شوم، همچنان در شعر این دوره به چشم می‌خورد. عواملی چون نوگرایی نسلی از شاعران عصر عباسی، که به رقابت و کشمکش میان طرفداران شعر کلاسیک و نئوکلاسیک انجامید؛ در کنار عوامل دیگری در انتحال، جعل، و از بین رفتن اشعار این دوره نقش بسزایی داشتند. تعصبات دینی، گرایش‌های سیاسی، رقابت‌ها و سوء استفاده‌های ادبی، و حتی تنوع و ازدیاد شعر و شاعران، به نحوی که کتاب‌ها و حافظه‌ها از ثبت همه آن‌ها عاجز بودند، در رواج این پدیده نقش داشتند (نک: زبیدی، ۱۹۶۶م، ۱۴۳)؛ و برخی از شاعران به محض شهره شدن در فنی از فنون بی‌رحمانه بر اشعار برجسته‌ی شاعران کم‌کار، و گم‌نام‌یورش برده؛ و آن را به نام خود ثبت می‌کردند؛ و راویان نیز به نقل آن می‌پرداختند؛ و این‌گونه سبب فریب می‌شدند، مانند آنچه که أبو نواس با شعر شاعر کم‌کاری مانند ابوالهندی انجام داده است، که در خمريات اشعاری اندک ولی محکم داشت. و راویان نیز درباب خمريات، هرگونه شعری می‌یافتند، که شاعری برای آن نمی‌شناختند، بی‌درنگ آن را به أبو نواس نسبت می‌دادند (حمزه: دیوان ابونواس، ۱۴۲۲ ق، ۸/۱).

همین که شعر، از مرحله‌ی شفاهی به مرحله تدوین و کتابت رسید، موضوع جعل و تحریف و تصحیف؛ گاه عمداً و گاه به طور غیر عمد؛ به عنوان آفتی گریبان‌گیر قصاید و اشعار شاعران شد، به نحوی که سبب تغییرات زیادی در شعر شد؛ و وظیفه‌ی منتقد و جامع دیوان را سخت‌تر کرد، تا آن‌جا که گروهی از نویسندگان موضوع تحریف و تصحیف را پدیده‌ای قابل بحث و بررسی یافتند، و به تالیفاتی مستقل در این باره دست زدند؛ همچون حمزه که کتاب *التنبیه علی حدوث التصحیف* را به رشته‌ی تحریر درآورد.

قرن چهارم هجری را می‌توان مهم‌ترین دوره تالیف و تدوین اشعار دانست. در مرحله دوم، تدوین اشعار عصر عباسی که به اوایل همین قرن باز می‌گردد، علمایی همچون ابوبکر صولی، حمزه بن حسن اصفهانی، ابوالفرج اصفهانی، مرزبانی و... به شهرت رسیده‌اند. که ابوبکر صولی در این میان از بقیه پرکارتر بوده؛ و به تدوین حدود ۱۸

دیوان پرداخته است (ابن ندیم، ۱۴۱۷ق، ۲۲۲ و بعد از آن؛ بغدادی، ۱۴۲۲ق، ۹۵/۱۰). این مرحله را می‌توان مرحله‌ی پختگی و روشمندی جمع و تدوین دیوان‌های شعری به شمار آورد. روش اساسی در بین گردآورندگان مرحله اول ترتیب موضوعی اشعار بود (عبد الغفور، ۱۴۰۰ق، ۳۱۵-۳۱۶)؛ در حالی که در بین گردآورندگان مرحله دوم، روش ترتیب اشعار بر اساس قافیه و حروف رواج یافت؛ و هر غرضی بر این اساس مرتب شد؛ و در این دوره، بسیاری از اشکالاتی که در کار گردآورندگان مرحله اول وجود داشت، برطرف گردید؛ و یا دست کم کاهش یافت.

گذری بر زندگی حمزه اصفهانی

أبو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (۲۸۰ق-۸۹۳م / ۳۵۱ق-۹۶۲م) ادیب، زبان‌شناس و مورخ ایرانی است، که آثار و تألیف‌های ارزشمند وی در زمینه‌های گوناگون ادبی از اهمیت فراوانی برخوردار است. حمزه در شهر اصفهان به دنیا آمد، شهری که در زمان تولد و جوانی حمزه، از جایگاه علمی و فرهنگی بالایی برخوردار بود؛ و دانشمندان و فرهیختگان بسیاری را به خود دید (حموی، ۱۹۹۵ق، ۲۰۶). حمزه تحصیلات مقدماتی خود را با فراگیری علوم قرآنی، و حدیث در اصفهان گذراند، از بزرگ‌ترین اساتید وی در آن‌جا، أبو عبدالله محمد بن نصیر مدینی (د. ۳۰۵ق) بود؛ و ظاهراً حمزه در حدود اوایل قرن چهارم به بغداد عزیمت کرد؛ و در آن‌جا از محضر استادان بزرگی، هم‌چون محمد بن جریر طبری (د. ۳۱۰ق)، عبدان بن احمد جوالیقی اهوازی (د. ۳۰۶ق)، محمود بن محمد واسطی (د. ۳۰۷ق)، و محمد بن صالح ذریح عکبری (د. ۳۰۷ق)، (أبونعیم، ۱۴۱۰ق، ۳۵۲/۱؛ سمعانی، ۱۴۰۰ق، ۲۸۴/۱)، و أبوبکر محمد بن قاسمانباری (د. ۳۲۸ق)، به فراگیری علم و دانش پرداخت (زلهایم، ۱۳۹۱ق، ۱۸۴)؛ او تا سال ۳۰۸ق در بغداد بوده است (حمزه: تاریخ سنی، ۱۹۶۱م، ۶۷)، و گویا بعد از مرگ استادان بزرگ خود دوباره به اصفهان بازگشت، و ظاهراً در سال ۳۱۰ق در اصفهان حضور داشت (همان، ۱۴۸). او احتمالاً، در سال ۳۵۱ق در اصفهان وفات یافته است (سمعانی، ۱۴۰۰ق، ۲۸۵/۱؛ کحاله، ۱۴۱۴ق، ۷۸/۴؛ زرکلی، ۲۰۰۲م، ۲۷۷/۲؛ بروکلیمان، ۱۳۸۰ق، ۶۰/۳).

مهم‌ترین انگیزه‌های حمزه از سفرهای متعدد به بغداد، دست‌یابی به منابع بکر و دست اول، در حوزه‌های مختلفی هم‌چون تاریخ، زبان‌شناسی و شعر و ادبیات بوده است؛ او در آن‌جا به جمع‌آوری اطلاعات خود پیرامون اشعار أبو نواس مشغول بود؛ چرا که أبو نواس بیش‌ترین روزهای زندگی‌اش را در بغداد سپری کرده بود؛ و در آن‌جا نسخه‌هایی از شعر وی در اختیار نویختن قرار داشت (زلهایم، ۱۳۹۱ق، ۱۸۵). حمزه از طریق نویختن با مهلهل بن یموت بن مزرع، پسر خواهرزاده‌ی جاحظ، آشنا شد (حمزه: دیوان أبونواس، ۱۴۲۴ق، ۳۵۷/۵). مهلهل هنگامی که حمزه را بسیار شیفته‌ی أبو نواس دید؛ مشتاقانه تمام اشعاری را که شاعر در مصر سروده بود، به همراه دیگر شعرهای وی، در اختیار حمزه قرار داد (همانجا)؛ همچنین مهلهل رساله‌ای از سرقت‌های ادبی أبونواس، جمع‌آوری کرده بود که آن را به حمزه داد (همانجا).

روش او در تألیف آثار، به شیوه‌ی محققان امروزی بسیار نزدیک است. تکیه بر عقل و خرد، نقد عالمانه، استفاده از منابع معتبر و نوآوری در برخی زمینه‌ها از جمله ویژگی‌های سبک نگارشی اوست. شماری از کتاب‌ها و آثار وی همچون «التنیبه‌لی حدوث التصحیف»، «روایت دیوان أبونواس» و «سوائر الامثال» از نخستین تألیف‌ها در نوع خود به شمار می‌روند که در سده‌های بعد مورد تقلید دیگر نویسندگان قرار گرفته است. کتاب اصفهان حمزه، مهم‌ترین مرجع مورخان و علمایی است که پس از وی به اخبار ادبا و شعرای اصفهان پرداخته‌اند؛ و این اثر وی سبب شده است که بخش‌هایی از آثار ادبی ادبای اصفهان محفوظ بماند. حمزه شیفته‌ی زبان پارسی بوده است؛ و در لابلای آثار خود نوشته‌هایی در این باره برجا گذاشته است؛ که در نوع خود از قدیمی‌ترین تلاش‌هایی است که در راستای خدمت به زبان و فرهنگ پارسی به جای مانده است.

أبونواس و روایت شعر او

أبو نواس حسن بن هانی حکمی (۱۳۹ ق-۱۹۹ ق)، شاعری با اصالت پارسی، و به زعم منتقدان یکی از بزرگ‌ترین شاعران عصر عباسی اول است (بروکلمان، ۱۹۸۳ م، ۲۴/۲). در کودکی یتیم شد، و به همراه مادر از اهواز، زادگاه خود، به بصره آمد؛ و از آنجا به کوفه رفت. در کودکی به حفظ قرآن کریم پرداخت، و در نزد بزرگانی چون أبو عبیده، أبو زید، و خلف احمر، اخبار، زبان و شعر آموخت (بغدادی، ۱۴۲۲ ق، ۴۷۵/۸). نکته سنجی و حاضر جوابی او، در همان سنین کودکی زبانزد بود، تا اینکه قدم در رکاب والبه بن حباب (د. ۱۷۰ ق)، یکی از شاعران فاسق آن روزگار گذاشت؛ و همین آشنایی، او را به وادی‌ای کشاند، که بعدها شخصیت وی را شکل داد. او برای تقویت سلیقه‌ی زبانی خود، به پیشنهاد خلف احمر یک سال را در بادیه گذراند؛ و از آنجا به بغداد رفت (بروکلمان، ۱۹۸۳ م، ۲۴/۲). او نتوانست در زمان هارون الرشید از مکتب دربار طرفی ببندد، ولی با نزدیک شدن به برمکیان به خواسته‌اش رسید؛ و در نزد آن‌ها روزگار خوش و پر نعمتی را تجربه نمود؛ وی پس از غضب هارون بر برمکیان شمل دوستانش را گسسته دید؛ و سر از مصر و دربار خصیب بن عبد الحمید عجمی در آورد (نک: همان، ۲۴)؛ اما شراب طیزناباذ اقامت او را در مصر کوتاه کرد:

وهبک من قصف بغداد تخلصني كيف التخلص لي من طيزناباذ
(حمزه: دیوان أبونواس، ۱۴۰۸ ق، ۱۲۴/۳)

و بعد از مدتی به دیار گرمابه و گلستان خویش یعنی عراق بازگشت؛ و بعد از مرگ هارون، در سرای خلافت همتایی چون امین یافت (مهزمی، ۱۹۵۳ م، ۲۵-۳۱)، و شخصیت نزدیک هر دو سبب پیوند میان آن‌ها شد. این روزگار خوش، کوتاه بود؛ و گاهی نیز با حبس وی همراه شد (همان؛ بروکلمان، ۱۹۸۳ م، ۲۵/۲). أبو نواس آنگونه که در خمریات سرآمد بود در مدح به شهرت نرسید (همانجا). غزلیات وی، نوع مذکر و مؤنث را شامل می‌شود، که مجون و هرزگی در آن موج می‌زند (حمزه: دیوان أبونواس، ۴۲۱ ق، ۳۳۶/۵)؛ و حمزه همان‌گونه که زهدیات أبو نواس را مملو از صدق عاطفه می‌داند، معتقد است او در غزلیات محافظه کار است؛ و غزل مذکر وی تنها پوششی ظاهری برای مخفی نگه داشتن زن بارگی اوست (همان، ۱۴۱/۴). طردیات أبو نواس مرحله‌ی آغازین پختگی سبک، در این فن است. ظاهر الفاظ و معانی اشعار او گاه وی را به مرز کفر نزدیک می‌کند؛ و همین امر مشکلات زیادی برای وی به همراه داشته است (طه حسین، ۱۹۹۳ م، ۹۸/۲)، حال آنکه شخصیت لامبالا وی، چنین ادبیاتی را طلب می‌کرد.

او برای جمع آوری اشعار خود تلاشی ننمود؛ و راویان بسیاری در زمان حیات وی، یا بعدها، به جمع اشعار وی پرداختند؛ و کثرت تدوین اشعار أبو نواس سبب شد روایت‌های گوناگونی از شعر او در بین مردم رواج یابد؛ و سبب شد تا تشخیص صحیح از نادرست آن دشوار شود؛ و نیز با توجه به شخصیت خاص شعری أبونواس، که در برخی مضامین عامه پسند به شهرت رسید، جمع و روایت دیوان وی با مشکلاتی همراه شد؛ و شعر او با بسیاری از اشعار دیگر شاعران در هم آمیخت (حمزه: دیوان ابی نواس، ۱۴۲۲ ق، ۹/۱)، و هر کس، هر شعری در باب خمریات، مجون و مانند آن می‌یافت به وی نسبت می‌داد؛ که سرقت‌های شعری وی از شاعران دیگر نیز در این جعل بی تاثیر نبوده است.

راویان شعر أبو نواس بسیار بودند که به تدوین اخبار یا دیوان وی پرداختند. در این میان می‌توان به أبوبکر صولی، حمزه بن حسن اصفهانی، ابراهیم بن احمد طبری معروف به توزون (ابن خلکان، ۱۹۰۰ م، ۹۶/۲)، أبو هفان مهزمی، أبو الطیب و شاء، خاندان منجمی، ابن عماد ثقفی، أبو سعید سگری، یحیی بن فضل، یوسف بن دایه، ابن سکیت، أبو الحسن شمشاطی، علی بن حمزه و... اشاره کرد (ابن ندیم، ۱۴۱۷ ق، ۱۹۶)، که همگی دارای کتابی درباره شعر یا اخبار أبو نواس بودند، که در این میان تنها چهار اثر از صولی، اصفهانی، أبو هفان، و توزون باقی مانده است؛ و در دیوانی که به توزون نسبت داده می‌شود همچنان تردید وجود دارد.

انگیزه‌های حمزه در جمع آوری دیوان ابو نواس

به نظر حمزه، شخصیت ابو نواس منحصر به فرد است. او در شعر راهی را پیمود که شاعران قبل از او هرگز قدم در آن نگذاشتند. وی علاوه بر اینکه در اغراضی همچون مدح، نسیب، و غزل سر آمد بوده، در نوع خود شاعری نوآور نیز به شمار می‌آمده؛ و کسی یارای تقلید او نبوده است. اشعار ابو نواس در هر جایی پراکنده بود؛ و راویان نیز به همه اشعار او دسترسی نداشتند. او در مصر اشعاری گفته بود که در بین مردم آن دیار رواج داشت، حال آن‌که مردم عراق از این اشعار وی اطلاعی نداشتند؛ و از سویی دیگر، نسخه قابل اعتمادی از شعر او در بین مردم نیز وجود نداشت؛ و از همه مهم‌تر این‌که، ابو نواس خود توجه خاصی به جمع آوری اشعار خود نداشته است. حمزه، گاه به روایت‌های شفاهی بر می‌خورد، و برخلاف دیگران، متوجه نکاتی می‌شود که او را در پرداختن همه جانبه، به اشعار ابو نواس و جمع آوری آن ترغیب می‌کند. از جمله‌ی این نکات، می‌توان به قصه‌ی «بزاز الشعراء» اشاره کرد (حمزه: دیوان ابو نواس، ۱۴۲۲ق، ۷/۱) که حمزه در پی آن متوجه می‌شود بخشی از اشعار شاعر در عراق نیز از بین رفته است. او به نقل از احمد بن ابو طاهر (د. ۲۸۰ ق) می‌گوید، که ابو نواس در مسجد کوفه، در جستجوی محمد بن عبد الرحمن ثروانی (نجار، ۱۹۹۷ م، ۳۵؛ حموی، ۱۹۹۵ م، ۵۳۷/۲)، بر می‌آید، و هنگامی که به او رسید از او خواست تا قصیده‌ای را که در معارضه‌ی قصیده‌ی وی سروده است، بخواند؛ که شعر ابو نواس این‌گونه است:

أما و دلال ذی هیف ...

که ثروانی در معارضه آن گفته بود:

أما و مطال ذی خُلف...

و ابو نواس از آن شعر خوشش آمد (حمزه: دیوان ابو نواس، ۱۴۲۲ق، ۶/۱).

هنگامی که حمزه این نقل قول را می‌شنود، به این نکته پی می‌برد که برخی از اشعار ابو نواس، که در بغداد سروده است در دست نیست، چون این شعر نیز وجود ندارد؛ و مهم‌ترین آن اشعار مدائح جعفر برمکی است. او از کلام برخی نویسندگان، در رسیدن به این نتایج، بهره می‌گیرد. هنگامی که میرد (د. ۲۸۶ ق)، در کتاب «الروضه» از هجو ابن حدیج کندی، توسط ابو نواس سخن به میان می‌آورد؛ و آن را در پی مدحی می‌داند که برای ابو نواس پاداشی به دنبال نداشت؛ حمزه به مفقود شدن آن مدایح پی می‌برد (همانجا). او حتی در این راه به تک بیت‌هایی بر می‌خورد که بخشی از یک قصیده بوده است؛ و باقی آن در دست نیست. چنین نقاط کوری حمزه را بر می‌انگیزد تا به جمع‌آوری تمام اشعاری پردازد که با نام ابو نواس پیوند خورده است.

از دیگر انگیزه‌های حمزه در جمع‌آوری اشعار ابو نواس، انتقال و جعل اشعاری است که به او نسبت داده شد. حمزه چنین امری را ریشه در شخصیت شعری ابو نواس می‌داند. به نظر او ابو نواس بر خلاف دیگر شاعران که بیشتر اشعارشان در مدح و مانند آن بود، راه هزل، لهو، مجون، غزل مذکر، غزل مؤنث و مانند آن، را در پیش گرفت؛ و چون در این راه تنها او بود که به شهرت رسید هر کس، هرچه از چنین اشعاری می‌یافت، می‌پنداشت که شاعر آن ابو نواس است (همان، ۸). او شعر شاعرانی چون ابن باذان و عبده گرگانی را مثال می‌زند، که وی هر دو را می‌شناخت، و به شعرشان آگاهی داشت، اما برخی از اشعارشان به ابو نواس نسبت داده شد؛ و راویان دیگری مانند احمد بن عثمان بری اصفهانی، که به راوی شعر ابو نواس در اصفهان مشهور بود، اشعاری را از ابو نواس روایت می‌کرد که در حقیقت از آن ابن باذان اصفهانی بود (همان، ۹). به نظر حمزه از آن‌جا که بسیاری از اهل فن، ابو نواس را در قدرت شعر و شاعری، برتر از بسیاری از متقدمین و متاخرین یا همپای بزرگان این راه می‌دانستند، به روایت شعر او علاقه‌ی بسیار نشان دادند؛ و به دلیل همین تعدد راویان، اختلاف روایت‌های بیشتری در شعر او راه یافت (همان، ۱۰). حمزه در مواجهه با چنین قضایایی، بر آن شد تا دیوان این شاعر پرآوازه را تدوین کند، تا

همان‌طور که خود می‌گوید فرصتی نیز برای آیندگان فراهم آورد تا با تعمق در این اشعار بتوانند نقاط کور آن را بیشتر روشن کنند.

منابع حمزه

منابع حمزه در روایت اشعار أبو نواس، به دو نوع شفاهی و مکتوب تقسیم می‌شود. اما تکیه‌ی او بیشتر بر منابع شفاهی است، و روایت‌های مکتوب را به دلیل اهمیت کم، و ترس از تحریف و تصحیف ناشی از کتابت، در درجه-ی دوم اهمیت قرار داده است؛ و تنها زمانی از نوشته‌ای نقل می‌کند که صاحب آن را دیده باشد، یا به منابع وی اطمینان حاصل کرده باشد، مانند رساله‌ای که از مهلهل، درباره‌ی سرقت‌های أبو نواس دریافت کرد؛ و یا برخی رسائل جاحظ، که ظاهراً حمزه خود جمع‌آوری کرده بود (همان، ۱۷)؛ و رساله‌ای از عمار؛ و کتاب *الورقه* ابن جراح و...، که از اعتبار بالایی برخوردار بوده‌اند.

محدودیت دسترسی به منابع شفاهی همواره برای او وجود داشته است؛ و اولین دلیل آن نیز دوری وی از کانون روایت، یعنی بصره و بغداد، بوده است. به همین دلیل، در باب خمريات، تنها بر نوشته‌ها تکیه داشته، و بسیاری از اشعار این باب را از کتاب‌ها استخراج کرده است (همان، ۳/۳۶۸). وی برای جمع‌آوری و تصحیح اشعار أبو نواس، با راویان معروف و غیر معروف بسیاری در شهرها و مناطق مختلف ملاقات کرده بود، و در بسیاری از موارد از ذکر نام آنان خودداری کرده، و به ذکر الفاظی چون «راوی» و «راویان بغداد» و یا «عده‌ای از راویان» و... بسنده نموده است. او با به کار بردن الفاظی چون «تحدث»، «قال»، «روی»، «أنشد»، «أشدنی»، «حدثنی»، و... چگونگی ارتباط خود را با آنها به ثبت رساند، که با بررسی آن می‌توان به نحوه اتصال حمزه با آنها پی برد. برخی از این راویان، قبل از حمزه می‌زیسته‌اند، و او به طور غیر مستقیم به روایت آنها دسترسی پیدا کرده است، و عده‌ای از آنها نیز هم روزگار وی بوده‌اند، که با بیان واژگانی همچون «حدثنی»، «أشدنی»، و... مشخص می‌شود که حمزه شخصا از زبان آنها شنیده است. زمانی که از أبو خلیفه جمحی بصری (د. ۳۰۵ ق.)، که یکی از راویان بزرگ بصره بود، سخن می‌گوید از «حدثنی» استفاده می‌کند، که نشان از این دارد که حمزه او را ملاقات کرده است. وقتی حمزه از «حکمی» استفاده می‌کند به این معنی نیست که لزوماً از حکایت کننده شنیده است؛ مانند: حکمی ابن رومی (همان، ۱۹/۱)، زیرا ابن رومی در سال ۲۸۳ ق از دنیا رفته بود، و این بدان معنی است که حمزه سخن ابن رومی را با واسطه نقل کرده است.

برخی از راویانی که حمزه در گردآوری اشعار ابو نواس از آنها کمک جسته، عبارتند از: ابراهیم نظام (د. ۲۳۱ ق) (همان، ۱۳-۲۲/۱)، ابراهیم بن احمد بن نوح (مودب اصفهانی) (همان، ۵/۲۲۸)، ابراهیم بن جریر الکوفی (همان، ۴۸۰)، أحمد بن ابی طاهر (مروزی) (همان، ۱/۹۲، ۳۸۵، ۱۷۶/۲، ۷۰؛ ۳/۲۳۶؛ ۳/۳۰؛ ۴/۳۲۷، ۳۵۷؛ ۵/۲۵۳، ۳/۱۵؛ ۵/۲۲۹، ۵۰۶، ۵۱۰)، ابن اعرابی (د. ۲۳۱ ق) (۱/۲۲؛ ۲/۲۵۷)، ابن الانباری (د. ۳۲۷ ق) (أبوبکر) (۱/۳۴۴؛ ۵/۴۷۳)، ابن درید (د. ۳۲۱ ق) (۱/۲۱، ۱۷، ۹۹)، ابن معتز در کتاب اختیار (نک: ۴/۵) و طبقات الشعراء (۵/۴۷۰)، ابن منصور بن عمار (د. حدود ۲۰۰ ق) (نک: ۵/۲۴۵)، أبو العباس عماری (نک: ۲/۱۶۱)، ابن رومی (نک: ۱۹/۱)، أبو العبر (هاشمی) (د. حدود ۲۵۰ ق) (نک: ۵/۸۶)، أبو العیناء هاشمی (د. ۲۸۲ ق) (نک: ۱/۸۵، ۳/۳۵۶؛ ۳/۳۴۰، ۴/۲۰۶؛ ۱/۱۴)، أبو المغیث موسی بن ابراهیم رافعی (عامل حمص) (نک: ۵/۲۴۶)، أبو حاتم (سجستانی) (د. ۲۵۰ ق) (نک: ۱/۲۲؛ ۳/۴؛ ۴/۳۵، ۱۱۵، ۲۹۴)، أبو خلیفه جمحی (د. ۳۰۵ ق در بصره) (نک: ۱/۱۱۲)، أبو علی اصفی (نک: ۵/۴۷۰)، أبو عمر غلام ثعلب (د. ۳۴۵ ق) (نک: ۲/۵۹)، أبو مسلم محمد بن بحر (د. ۳۲۲ ق) (نک: ۱/۱۲۰)، أبو نضله مهلهل بنیموت بن مزرع (د. بعد از ۳۳۴ ق) (نک: ۱/۲۳۸، ۱۵۷، ۳۷؛ ۲/۱۶۷، ۱۲۷، ۱۲۶؛ ۳/۲۶۱، ۲۳۶، ۱۸۴، ۸۰؛ ۵/۱۰۷) و نیز پدرش، یموت بن مزرع خواهر زاده جاحظ (د. ۳۰۴ ق) (نک: ۱/۲۳، ۲۸۷)، أبو هفان (د. ۲۵۵ ق) (نک: ۱/۲۱ در اخبار أبو نواس نیامد و محقق از کتاب حمزه بدان افزود)، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۰، ۳۰۲، ۹۵؛ ۴/۱۸۴؛ ۵/۵۲۱، ۵۱۹، ۵۱۱، ۴۹۰، ۲۴۱، ۱۸۰، ۵۰، ۴۰)، أبو الحسین أحمد بن سعد (نک: همان، ۱۸/۱)، أبو دلف (۲۲۶ ق) (نک: همان، ۱/۷۴)، أبو ذکران (نک: همان، ۴/۴۰۵)، أبو عبدالله نفطویه (د. ۳۲۳ ق) (نک: همان، ۳/۱۴۵)، أحمد بن ابی حازم (د. ۲۷۶ ق) (نک: همان، ۳/۵۰۶، ۴۸۲)، احمد بن حارث (د. ۳۱۱ ق) (نک: همان، ۱/۳۳۶، ۱۲۱)، احمد بن

خالد بن خلیویه (نک: همان، ۵/ ۳۷)، احمد بن صالح بن ابی فنن (نک: همان، ۱/ ۴۴)، احمد بن عبد اعلی (نک: همان، ۵/ ۴۷۸)، احمد بن عثمان بری اصفهانی (نک: همان، ۱/ ۸)، احمد بن محمد کاتب (نک: همان، ۱/ ۱۲۸)، احمد بن یزید مهلبی (نک: همان، ۳/ ۳۰۱)، احمد بن یوسف کاتب (د. ۲۰۰ ق) (نک: همان، ۱/ ۲۲)، اخفش بغدادی (نک: همان، ۱/ ۱۸؛ ۵/ ۱۰۶)، اسحاق بن ابراهیم (نک: همان، ۴/ ۴۲؛ ۵/ ۱۵۲)، اسحاق بن خلیل (نک: همان، ۲/ ۲۵۳)، اسحاق بن سنان (نک: همان، ۵/ ۴۷۶)، اسماعیل الرفاء (نک: همان، ۵/ ۴۷۲)، اسماعیل بن أبو سهل (نک: همان، ۴/ ۱۹۰)، اصمعی (نک: همان، ۲/ ۱۶۶)، جاحظ (نک: همان، ۳/ ۲۷۱؛ ۱/ ۱۷)، جحظه البرمکی (د. ۳۲۴ ق) (نک: همان، ۱/ ۷۳)، جماز (د. ۲۵۰ ق) (نک: همان، ۱/ ۷۳؛ ۴/ ۳۵۸؛ ۵/ ۲۳۸)، حسنبعلیلعززی (نک: همان، ۱/ ۲۶۱، ۲۴۳)، خردله وراق (نک: همان، ۱/ ۹۴)، خلف بن سالم (نک: همان، ۵/ ۵۷)، داوود بن أبو سهل (نک: همان، ۵/ ۱۷)، رساله منسوب به أبو العباس عماری (نک: همان، ۱/ ۵)، زبیر بن بکار (نک: همان، ۲/ ۱۵۹)، زیاد بن احمد (نک: همان، ۵/ ۴۷۴)، سفیان بن عیینه (د. ۱۹۸ ق) (نک: همان، ۱/ ۲۲)، سلیمان بن ابی سهل (نک: همان، ۵/ ۲۰۱)، سلیمان بن داود مهلبی (نک: همان، ۲/ ۱۱)، عبد الصمد بن معذل (د. ۲۴۰ ق) (نک: همان، ۵/ ۲۴۳)، عبد الله بن معتز در کتاب «الاختیار» (نک: همان، ۱/ ۱۴)، عبدالله بن شیب (نک: همان، ۴/ ۱۲۲)، العتبی (د. ۲۵۵ ق) (نک: همان، ۱/ ۲۴)، علی بن حمزه (د. احتمالاً ۳۲۵ ق)، (نک: همان، ۳/ ۱۱)، علی بن سلیمان اخفش (د. ۳۱۵ ق) (نک: همان، ۱/ ۱۵۴)، علی بن محمد بن نصر بن بسام (ابن بسام شاعر) (نک: همان، ۵/ ۳۳۲)، علی بن هارون (د. ۳۵۲ ق) (نک: همان، ۱/ ۱۲۰)، عماری (نک: همان، ۱/ ۳۹۵)، عمر بن شبه (نک: همان، ۵/ ۳۳۴)، عون بن محمد (نک: همان، ۴/ ۳۶۶)، فضل بن قهرمان نخاس (نک: همان، ۳/ ۱۰۵)، کامل بن جامع (نک: همان، ۱/ ۳۸۴)، کتاب الورقه مبرد (نک: همان، ۲/ ۱۰۰)، کتاب الورقه تالیف محمد بن داود جراح (نک: همان، ۱/ ۱۳، ۲/ ۱۰۹، ۳/ ۳۵۷، ۴/ ۵۰۴)، کتاب مفاخره بنی احرار جیهانی (نک: همان، ۳/ ۶۸)، مازنی (نک: همان، ۳/ ۳۳۳)، مبرد (نک: همان، ۳/ ۳۴۴، ۴/ ۳۲۶)، الروضه (نک: همان، ۴/ ۴۶۳)، محجل بن ذریح (نک: همان، ۵/ ۴۸۱)، محمد بن عباس خشکی (نک: همان، ۱/ ۹۶)، محمد بن حسان فهمی (نک: همان، ۳/ ۳۲۵)، محمد بن زید ربعی (نک: همان، ۱/ ۳۹۵)، محمد بن نصر (نک: همان، ۵/ ۲۴۰)، مخلد موصلی (نک: همان، ۲/ ۷۰)، معاویه بن صالح طبرانی (نک: همان، ۱/ ۲۶۰)، منقری (نک: همان، ۵/ ۴۸۰)، ناشناس (نک: همان، ۱/ ۱۱۳)، نوبختیان (نک: همان، ۱/ ۴، ۱۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۴۴، ۲۵۲؛ ۲/ ۴۶؛ ۳/ ۲۷۱؛ ۴/ ۳۷؛ ۵/ ۳۳۵)، هارون بن یحیی بن علی منجم (نک: همان، ۳/ ۳۵۷)، یحیی ثقفی (نک: همان، ۳/ ۸۵)، یزید بن محمد بن عمر (نک: همان، ۴/ ۹۴)، یوسف بن دایه (نک: همان، ۴/ ۱۸۳)، و ...

اتکا به روایت و نقل

یکی از ویژگی‌های فنی حمزه، اتکایی است که بر نقل و روایت دارد؛ قفطی چنین سبکی را از ویژگی‌های فنی او دانسته؛ و او را «کثیر الروایات» نامیده است (قفطی، ۱۴۰۶ ق، ۱/ ۳۷۰). او در جمع‌آوری دیوان أبو نواس از این روش بیشتر از دیگر کتاب‌هایش استفاده کرده است، که این کثرت روایت دائماً با مزایا و فوائدی همراه است. به عنوان نمونه، او سخنی از أبو هفان مهزمی (د. ۲۵۷ ق)، درباره‌ی شعر أبو نواس نقل می‌کند که حتی نسخه‌های کتاب/ اخبار *أبو نواس*، از آن خالی است (مهزمی، ۱۹۵۳ م، ۱۳۷).

او در اثبات این حقیقت که اشعاری که أبو نواس در مصر گفته بود، به دیگر جاها مثل عراق نرسیده، به این گفته دیک الجن حمصی (د. ۲۳۶ ق)، شاعر معروف قرن دوم و سوم اتکا می‌کند، که گفت: «بعد از أبو نواس وارد مصر شدم دیدم در آن جا از او اشعاری نقل می‌شود که مردم عراق از آن بی‌خبرند» (حمزه: *دیوان أبو نواس*، ۱۴۲۲ ق، ۱/ ۴). حمزه از نقل‌ها و روایت‌های گوناگونی استفاده کرده، که در این کار به دنبال اهدافی بوده است. او برخی نقل‌ها و حوادث تاریخی را به گونه‌ای انتخاب می‌کند که در تحکیم روایات او مهم‌ترین نقش را دارند، به نحوی که خواننده با دیدن آن بی‌شک به درستی روایت او نظر می‌دهد. او گاهی این کار را با انتخاب روایت‌هایی انجام می‌دهد، که علاوه بر حادثه‌ای تاریخی مرتبط با شاعر، به شعر شاعر دیگری نیز اشاره می‌کند، که به معنی او نزدیک است؛ و طبعاً

ذکر آن حادثه به تنهایی نمی‌تواند آن سندیتی را داشته باشد که آوردن شعر و حادثه تاریخی با هم دارند. به عنوان نمونه زمانی که حمزه به روایت قصیده‌ی ابو نواس با مطلع زیر می‌پردازد:

ذَهَبَ النَّاسُ فَاسْتَقَلُّوا وَصَبَرْنَا
خَلْفَافِي أَرَاذِلِ النَّسْنَسِ
(همان، ۱/۳۹۵)

او با ذکر روایتی از عماری، که در ضمن آن شعر معروف لبید نیز مطرح می‌شود، بی هیچ شبهه‌ای این قصیده‌ی ابو نواس را تثبیت می‌کند. بیت لبید چنین است:

وَبَقِيَتْ فِي خَلْفِ كَجَلْدِ الْأَجْرَبِ
ذَهَبَ الدِّينُ يَعَاشُ فِي أَكْنَاهِمِ
(لبید، ۱۹۹۸م، ۳۶)

حمزه در شرح برخی ابیات که معنی آن‌ها، جز با دانستن برخی روایت‌های دینی یا تاریخی ممکن نیست، با تکیه بر قدرت روایی خود، به تفسیر این ابیات می‌پردازد؛ و از آن ابهام زدایی می‌کند. مانند بیت زیر که در هجو رقاشی است، اما در نگاه اول مدح به نظر می‌آید؛ و تنها با دانستن حدیثی از پیامبر (ص) معنی مورد نظر شاعر آشکار می‌شود:

وَجَدْتُ الْفَضْلَ أَكْرَمَ مِنْ رِقَاشٍ
لِأَنَّ الْفَضْلَ مَوْلَاهُ الرَّسُولُ
(حمزه: دیوان ابونواس، ۱۳۹۲ق، ۲/۶۹)

منظور شاعر این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «أنا مولى من لا مولى له» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ۱۶۹/۶۴). که با دانستن آن مشخص می‌شود ابو نواس رقاشی را به بی‌یاور بودن هجو کرده است.

روایت غیر مستقیم

روش حمزه آن‌چنان برنقل و روایت استوار است که در نگاه اول نظرات نقدی او دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، او دیدگاه‌های خود را با استناد به سخنان و اظهار نظرهای دیگران بیان می‌کند. او در این روش، که به قصه‌گویی امروزی بسیار نزدیک است، در پس لایه‌هایی از متن پنهان می‌شود، و با زاویه‌ی دیدی که به روایت سوم شخص در داستان‌ها شباهت دارد (فتحی، ۱۹۸۶ م، ۱۹۶) به بیان آراء خود می‌پردازد.

حمزه زمانی که از جایگاه شعری ابو نواس سخن می‌گوید، در حقیقت بر این عقیده است که ابو نواس یک طبقه از شاعران قبل از خود پایین‌تر، و از شاعران بعد از خود یک طبقه برتر است؛ اما او با دوری جستن از شیوه «من روایتی»، همین سخن را با روایتی از زبان ابو نواس، به نقل از ابن جراح، بیان می‌کند؛ و یا هنگامی که استواری سخن شعری ابو نواس را می‌ستاید؛ و یا هنگامی که در برتری او، در «بدیع شعری» سخن می‌گوید، همین‌گونه عمل می‌کند (همان، ۱۳-۱۴). او ابو نواس را در آشنایی به زبان عربی و اعراب برتر از ابو العتاهیه، یا هر شاعر محدث دیگر می‌داند؛ و این رای را با استناد به سخن ابو محلم (د. ۲۴۵ ق)، ابراز می‌دارد (همان، ۱۴).

به نظر حمزه لاابالی‌گری و تهتک ابو نواس، به جایگاه شعری او آسیب زده است؛ و مانع پیشی جستن او از بشار شده است؛ و این دیدگاهی است که حمزه با استفاده از نقل سخن ابو عبیده درباره بشار، و ابو نواس بر آن صحنه می‌گذارد (همان، ۱۴-۱۵).

حمزه ابو نواس را از جمله مولدین می‌داند که شعر او حتی برتر از بسیاری از متقدمین است؛ و این قدرت او به عواملی هم‌چون آگاهی شاعر از روایات متعدد، آشنایی به صناعات‌های مختلف، و داشتن روشی منحصر به فرد در سرودن شعر باز می‌گردد. به نظر حمزه وقتی ابو نواس به توصیف مجالس بزرگان می‌پردازد، حتی از مهلهل جاهلی نیز پیشی می‌گیرد. به نظر حمزه باید این تفاوت را پذیرفت، بدون اینکه در دام تعصب افتاد، و متقدم را بر مولد برتری داد. چنین نظری مستقیماً از زبان حمزه جاری نمی‌شود بلکه او با استناد به کلام جاحظ به طور غیر مستقیم چنین دیدگاهی را به مخاطب منتقل می‌کند (همان، ۴۶/۲).

او گاه برای آن که ابو نواس را با دیگر شاعران آن روزگار مقایسه کند به همین روش متوسل می‌شود؛ و بدون این‌که حتی یک عبارت از نظر خود را به طور مستقیم بیان نماید، نظر ابو حاتم سجستانی را به نقل از ابن درید، درباره ابو نواس، ذکر می‌کند که گفت: «وقتی جدی است خوب عمل می‌کند، هزل او با ظرافت همراه است، وصف او مبالغه آمیز، و بدون تدبیر است؛ و نمی‌داند آن را از کجا آورده است» (همان، ۱۵/۱)؛ سپس ویژگی‌های دیگر شاعران را یک به یک و با تمام جزئیات به نقل از او می‌آورد؛ و بدین صورت مقایسه‌ای را ترتیب می‌دهد که نظر او نیز در پس این روایت نهفته است.

حمزه برخی از ابیات ابو نواس را که لغزشی در معانی آن‌ها وجود دارد به طور جداگانه در هر باب مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و در این کار نیز با پیش انداختن نظرات نقدی و ادبی دیگران، نظرات خود را در ضمن آن‌ها به طور غیر مستقیم بیان می‌کند. او در نقد توصیف پای شتر، یا چشم شیر در اشعار ابو نواس، به سخن جاحظ (همان، ۲۱۴) اشاره می‌کند که به این لغزش معنایی پرداخت؛ و هنگامی که خواننده با حمزه همراه می‌شود، نظر جاحظ را همان نظر وی می‌داند.

حمزه در این روش بسیار آگاهانه عمل می‌کند؛ و در این راه همواره بر نقل روایت‌ها اتکا دارد، تا بتواند مخاطب را به ویژگی‌ها و قدرت شعری ابونواس، آن‌گونه که شایسته اوست، آشنا سازد.

وسواس در درستی ابیات منسوب به شاعر

حمزه در بررسی درستی یا نادرستی نسبت اشعار به ابو نواس، بسیار دقیق و موشکافانه عمل کرده است؛ و اطلاعات زیاد او در بسیاری از زمینه‌ها چون تاریخ، زبان، تصحیف، روایات، اعلام و... سبب شده‌است، تا بتواند روایات صحیح را از ناصحیح تشخیص دهد. به سبب احاطه بر سال‌شماری تاریخی، او نسبت دادن هر گونه شعری را به ابو نواس، در زمان ورود مأمون به بغداد، رد می‌کند، چون پنج سال قبل از آن که مأمون از خراسان وارد بغداد شود، ابو نواس از دنیا رفته بود؛ و با چنین استدلالی اطلاعات تاریخی ابن دایه (د. ۳۴۰)، را مورد انتقاد قرار می‌دهد، چرا که وی اشعاری را که در هنگام ورود مأمون به بغداد سروده شد، و موضوع آن هزل است، به ابو نواس نسبت داده است (همان، ۱۰/۱؛ ۱۴۹/۲).

به نظر حمزه، برای پیدا کردن اشعار جعلی که به ابو نواس نسبت داده شد، باید در پی یافتن اشعار خوب و بد او بود، و آن‌چه بد و «ردی» به شمار آید از گفته‌های ابو نواس نیست؛ چرا که ابو نواس برخلاف بسیاری دیگر از شاعران بدیهه گو بود؛ و زمانی را برای تفکر شعری اختصاص نمی‌داد (همان، ۱۸/۱).

روش محققانه حمزه در رویارویی با تصحیفات

روش حمزه در تصحیح دیوان ابو نواس بسیار عالمانه و موشکافانه است؛ و به شیوه محققان و مصححان امروزی بسیار نزدیک است. شیوه‌ی وی در تصحیح اغلاط و تصحیفات که در ابیات رخ داده، چنین است که او نخست یک بیت را ذکر می‌کند؛ و سپس قرائت‌ها و روایت‌های مختلف آن، و اختلاف واژگان را می‌آورد؛ و سپس با اتکا بر دانش لغوی و محفوظات شعری، و استشهاد به ابیات مشابه، و یا مقایسه آن با اشعار دیگر شاعران، رأی نهایی خود را قاطعانه اعلام می‌کند، و این چنین بیت را تصحیح می‌کند.

در بیت زیر تصحیف سبب اختلاف در روایات شد:

تَرْنُوبَيْنَ مُضِلِّهِ لَمْ تَفْرُقْ
(همان، ۱۱۷/۱)

يَتَّبَعْنَ مَائِرَةَ الْمِلاطِ كَأَنَّمَا

که اختلاف در نحوه قرائت، سبب شده است کلمه «مُضِلِّهِ» (گاو وحشی که بچه‌اش را گم کرد)، به صورت «مقله» (گاو وحشی بی بچه)، و «هقله» (صفتی برای نگاه شتر مرغ)، (همان، ۱۲۰) نیز روایت شود.

حمزه وقتی در یادداشت‌های همشهری خود محمد بن بحر (د. ۳۲۲ ق)، روایت «هقله» را می‌بیند آن را از تصحیفات اهل جبال (شاعران و راویان ری، قزوین، زنجان و...) می‌داند؛ چرا که «هقله» از صفات «خنساء» (گاو وحشی) نیست که در بیت قبل از آن آمد:

خَنَسَاءُ تَنْشُدُهُ شَقَائِقَ عَالِجٍ
وَبِهَائِلِيَهٍ صَبَابَهٌ كَالْأَوْقِي
(همان)

او در بغداد با بسیاری از اهل فن به مشورت می‌پردازد، و روایت صحیح را از آنان می‌پرسد، از نوبختیان گرفته، که با ابو نواس حشر و نشر داشتند، تا خاندان منجمی، مانند علی بن هارون منجم که در ادبیات، و بهویژه شعر، استاد بود؛ اما همگی رای به «هقله» دادند. حمزه با تکیه بر قدرت زبان‌شناسی خود با دلایل و اسباب آن‌ها، که نوعی سطحی‌نگری بود، و اعتقاد داشتند شاعر به خاطر ضرورت از صفت شتر مرغ برای گاو وحشی استفاده کرده است (نک: همان)، قانع نشد؛ و بعد از تعمق و تدبر دلایلی ارائه می‌کند، که تصحیف مضله به هقله به اثبات می‌رسد. او علاوه بر دلیل ذکر شده، به بیت بعد نیز استناد می‌کند:

حَتَّى إِذَا وَجَدْتَهُ لَمْ تَرَ عِنْدَهُ
إِلَّا مَجْرًا إِهَابَهُ الْمَتَمَزِقِ
(همان)

زیرا به نظر وی گاو وحشی، چیزی را یافت (وجدته) که گم شده بود؛ و فعل وجدته تکمیل‌کننده‌ی معنی «مضله» است؛ و ضمیر در «وجدته»، به آن فرزند گم‌شده بر می‌گردد؛ و فعل «تنشد» به معنی «تطلب»، در بیت قبل از آن نیز، به همین معنی اشاره دارد. در حقیقت، حمزه علاوه بر پایان دادن به اختلاف قرائت در این کلمه، با استناد به این معنی، به طور غیر مستقیم به اختلاف روایت در «تنشد» که مجال بحث او نبود، پایان می‌دهد؛ چرا که تنشد در برخی روایت‌ها «ترعی» آمده است (ابو نواس، ۱۹۶۲م، ۴۵۱)، که با این استدلال حمزه، روایت صحیح آن مشخص می‌شود. حتی او روایت «بعینی مقله» را، با توجه به تغییر معنایی که دارد، رد نکرده، و تحسین می‌کند (حمزه: دیوان أبو نواس، ۱۴۲۲ ق، ۱/ ۱۲۱).

و مانند واژه «نافذات» که حمزه به جای آن «ناقرات» را بر می‌گزیند (نک: همان، ۱۳۹۲ق، ۲۳/۲)؛ و با توجه به معنی بیت، در نگاه اول، هر دو می‌توانند به معنی هجو باشند؛ اما به دلایل معنایی، که حمزه ذکر می‌کند، نافذات تصحیف است. بیت مقصود که در موضوع هجاست، چنین است:

وَسَمْتُ الْوَالِئِينَ بِنَاقِرَاتٍ
بِهِنَّ وَسَمْتُ رَهْطَ أَبِي فِرَاسٍ
(همان)

«ناقرات» برای تیر کلام به کار می‌رود، و نیز تیری که در هدف نفوذ نکند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۵/ ۲۳۰) و «نافذات» برای تیری است که هدف را بشکافد و از آن عبور کند (حمزه: دیوان أبو نواس، ۱۴۰۸ ق، ۳/ ۵۱۴)؛ و طبق گفته حمزه این «سهم ناقر» است که اثری جاویدان باقی می‌گذارد، نه «سهم نافذ» (همان، ۱۳۹۲ق، ۲۳/۲ س ۴).

حمزه در فصول مربوط به اشعار جعلی و مشکوک، بسیار به تصحیف واژگان توجه کرده است. او در شرح اشعاری که در اعتبار آن‌ها تردید وجود دارد، به واژگان بسیاری بر می‌خورد، که دو وجه محتمل دارند؛ او گاهی یک وجه را بر دیگری ترجیح می‌دهد؛ و گاهی نیز هر دو وجه را صحیح می‌داند.

بهره‌گیری حمزه از دانش واژه‌شناسی در روایت

حمزه در کنار روایت اشعار، گاه به نقد لغوی اشعار ابو نواس نیز می‌پردازد. او درباره «ظن بی» در بیت زیر می‌گوید که شاعر می‌بایست از اظننی یا اظن بی استفاده می‌کرد، تا به معنی «اتهننی» باشد:

ظَنُّ بِي مَنْ قَدَكَلِفْتُ بِهِ

فَهَوَّيَجْفُونِي عَلَى الظَّنِّ
(همان، ۱۳۶/۱)

حمزه گاهی با دقت در معنی واژگان و اشتقاق الفاظ، به روایت صحیح پی می‌برد. در باب نقائص أبو نواس، قطعه‌ی زیر را از او روایت می‌کند:

لَتَأْمَنَنَّ عَلَى سِرِّي وَسِرِّكُمْ
أَوْ طَيْرَ فَيُرَوِّزُ إِنِّي سَوْفَ أَنْعَتَهُ
قَدَكَانَ هَمَّ سَلِيمَانَ لِيَذْبَحَهُ

غیری و غیرک اوطی القراطیس
قَدْ كَانَ صَاحِبَ تَالِيفٍ وَتَدْسِيسِ
لَوْلَا قِيَادَتُهُ فِي مَلِكِ بَلْقِيسِ
(همان، ۳۴)

جاحظ این بیت را با اندکی تغییر، به أبو شیص خزاعی (د. ۱۹۶ ق) (زرکلی، ۲۰۰۲م، ۲۷۱/۶)؛ پسر عموی دعبل نسبت می‌دهد، که در وصف هدهد سروده است:

لَتَأْمَنَنَّ عَلَى سِرِّي وَسِرِّكُمْ
أَوْ طَائِرَ سَاحِلِيهِ وَأَنْعَتَهُ
قَدَكَانَ هَمَّ سَلِيمَانَ لِيَذْبَحَهُ

غیری و غیرک اوطی القراطیس
ما زال صاحب تنقیرو تدسیس
لولا سعایته فی ملک بلقیس
(جاحظ، ۱۴۲۴ ق، ۲۵۲/۳)

اما حمزه با وجود اینکه دو روایت گوناگون، پیرامون این قطعه نقل می‌کند (حمزه: دیوان أبو نواس، ۱۴۲۲ ق، ۱/ ۳۴-۳۶)؛ ولی معتقد است که کسی در این معنی یعنی «قیاده» بر أبو نواس پیشی نگرفته است؛ و تنها بعد از او شاعری کوفی، در این معنی چنین سروده است:

إِنَّ الْقِيَادَةَ لَدُهُ مَعَ نَفْعِهَا

لَوْلَا الْقِيَادَةُ تَمَّ ذَنْبُ الْهَادِئِ
(همان، ۳۶)

که به نظر می‌آید با توجه به نص قرآن کریم: «وَتَقَعَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَأَأْرِي الْهَادِئَةَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ. لَأَعْدَبْنَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحْنَهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ» (النمل: ۲۱-۲۰)؛ و آنچه از کلام حمزه بر می‌آید؛ به نظر می‌رسد، روایت او به صواب نزدیک‌تر است؛ و «قیاده» به جای «سعایه» مناسب‌تر، و با معنی نیز سازگارتر است.

حمزه گاهی در شرح ابیات، درک نکات لغوی، و تشخیص سرقت‌ها، به گونه‌ای عمل می‌کند که گویا اصلاً عجم نیست؛ و در بغداد، کوفه، یا بصره پرورش یافته است؛ و از کودکی در محیطی با زبان و فرهنگ عربی تربیت شده است. وی درباره‌ی بیت زیر، به خوبی به چنین نکات لغوی اشاره می‌کند:

تَنَنِي عَلَى الْحَادِثِينَ ذَاخِصِلٍ

تَعْمَالُهُ الشَّدْرَانُ وَالْخَطَرُ
(حمزه: دیوان أبو نواس، ۱۴۲۴ ق، ۲۵۴/۱)

او در شرح «الشدران»، می‌گوید، که حالتی از حرکت شتر است؛ و در هنگام شادی، دم خود را بالا می‌گیرد، و به گفته برخی صحه می‌گذارد که گفته‌اند، برگرفته از تشدر است. او در تایید این سخن شاهدیاز حمید بن ثور هلالی (د. ۳۰ ق)، می‌آورد، که با توجه به سیاق، نشان‌گر این امر است که حمزه خود، به نکته‌ی مذکور پی برد. او بعد از

سخن فوق، بیت را شرح می‌دهد، سپس به بیت زیر از هلالی اشاره می‌کند؛ و شکل درست تشذیر را که در این معنی به کار رفت، نشان می‌دهد:

أراها الوليدان الخلی فتشذرت
مراحاً وکمْ تقرأ جَيناً ولا دَما
(همان)

ضمناً در دیوان هلالی، به جای الولیدان «غلامانا» روایت شده است، که روایت حمزه روایتی نادر است.

أراها غلامانا الخلی فتشذرت
مراحاً وکمْ تقرأ جَيناً ولا دَما
(هلالی، ۲۰۰۲م، ۲۵۳)

جایگاه علمی حمزه در زبان‌شناسی، به‌ویژه زبان‌شناسی شعر، بیشتر حاصل دقت و سخت‌کوشی اوست. او چنان در الفاظ و معانی ابیات شاعر، دقت به خرج می‌دهد، که آنچه بزرگانی مانند مبرد، بدان پی نبردند؛ و یا حتی به اشتباه افتادند، را کشف می‌نماید. به عنوان نمونه، او با تسلط بر لغت، و درک اختلاف معنایی بین «فَری» و «أفَری»، به شبهه‌ای پیرامون یکی از ابیات أبو نواس پاسخ می‌دهد، که مبرد آن را برانگیخت. مبرد اعتقاد داشت در شعر زیر أبو نواس دچار لحن شد:

واهجُ نزاراً وأفرِ جلدتها
وهتکِ الستِرعن مثالیها
(حمزه: دیوان أبو نواس، ۱۳۹۲ ق، ۷/۲)

ظاهراً مبرد بنا را در «أفر»، بر فعل امر از «فَری» گذاشت، که بیت برخلاف آنچه که در مقام هجو است، معنی مثبت می‌دهد نه منفی؛ و بدین ترتیب أبو نواس را متهم به لحن کرد. اما حمزه آن را فعل امر از باب افعال (أفَری)، می‌داند که در این صورت معنی مطابق با هجو خواهد بود. چون «فَری» به معنی پاره کردن و تکه کردن برای اصلاح؛ و «أفَری» به معنی پاره کردن و تکه کردن در راه فساد است (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ۱۵/۱۵)، که به نظر حمزه، «أبو نواس درست گفت و مبرد اشتباه کرد» (حمزه: دیوان أبو نواس، ۱۳۹۲ ق، ۷/۲).

بهره‌گیری حمزه از دانش ستاره‌شناسی در روایت

معنی و روایت صحیح یکی از ابیات أبو نواس، که از اشعار موثق وی به شمار می‌آید، جز با در نظر گرفتن اطلاعاتی درباره ستاره‌شناسی ممکن نیست؛ و آن بیت چنین است:

وَحَمَارَةٌ نَبَّهْتُهَا بَعْدَ هَجَعَةٍ
وَقَدْ لاحتِ الْجَوَازُءُ وَانْعَمَرَ النِّسْرُ
(همان، ۱۲۷)

و چه بسیار خماری که أبو نواس وی را بعد از خوابی کوتاه بیدار کرد؛ در حالی که با غروب ستارگان نسر، ستارگان جوزاء طلوع کرده بودند. حمزه می‌گوید اگر بگوییم ستارگان جوزاء غروب کرده‌اند، و نسر طلوع کرده (برخلاف معنی بیت)، صحیح است؛ چرا که شعری آخرین ستاره صورت فلکی جوزاست، و آن رقیب نسر است، که در قوس قرار دارد؛ و برخی این بیت را این‌گونه روایت کردند: «وَقَدْ لاحتِ الْجَوَازُءُ وَانْعَمَسَ الْغَفْرُ»؛ و این نادرست است چون جوزاء رقیب غفر نیست؛ و ستارگان غفر در اول میزان هستند؛ و رقیب آن برج هفتم است. این نظرات حمزه، که با شاهدهی شعری نیز همراه است، نشان از میزان اطلاع وی در علم نجوم دارد، که با کمک آن روایت صحیح را بر می‌گزیند.

روش حمزه در اعتبار سنجی اشعار ابو نواس

اشعار ابو نواس، بیشتر از اشعار شاعران هم روزگار وی، در معرض چالش‌هایی مانند جعل، انتحال، وضع، سرقت، تحریف، و ... قرار گرفته است؛ و دلایل آن نیز قبلاً ذکر شد. تمامی کسانی که به جمع و تدوین اشعار ابو نواس پرداخته‌اند، به طریقی با این مشکل مواجه بوده‌اند؛ و هر کدام در کار خود، روشی برگزیده‌اند. حمزه علاوه بر آنکه به جمع اشعار قطعی و موثق شاعر پرداخته، بلکه از هر شعری که به نحوی با نام و نشان ابو نواس پیوند خورده بود، نیز غافل نشده است، و به جمع آوری همه آن‌ها پرداخته؛ و به میزان اعتبار هریک اشاره نموده است، که قطعاً راه ارزش‌مند، و در عین حال پر خطری را انتخاب کرده است. اشعار ابو نواس، به روایت حمزه را، براساس اعتبار، به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: **دسته اول:** روایت موثق؛ یا اشعاری است که در نسبت آن‌ها به ابو نواس اختلاف نظری وجود ندارد؛ و بخش اعظم دیوان را تشکیل می‌دهد. **دسته دوم:** روایت جعلی؛ یا اشعاری است که در جعلی بودن آن‌ها تقریباً تردیدی وجود ندارد. **دسته سوم:** روایت مشکوک؛ و یا اشعاری که نمی‌توان در رد یا انتساب آن به شاعر با اطمینان سخن گفت؛ و **دسته چهارم:** روایت ضعیف؛ که مربوط به جزئی از ابیات است، که می‌توان از نقطه نظر فنی توجیه ضعیفی برای آن‌ها یافت؛ و حمزه این دسته از روایت‌ها را، که در سرتاسر دیوان شاعر بسیارند، معمولاً با عبارت «و یروی»، و مانند آن، نقل می‌کند؛ و هر جا لازم باشد، پیرامون ضعف آن‌ها توضیحاتی بیان می‌کند.

الف) اشعار موثق

حمزه در جمع آوری دیوان *ابونواس*، ابتدای هر باب را به آن دسته از اشعاری اختصاص داده است، که در نسبت آن‌ها به ابو نواس تردیدی وجود ندارد؛ و یا تردیدها بسیار اندک است (همان، ۱۷۳/۲-۱۷۶) که در حد جابجایی برخی از واژگان در بعضی از ابیات است، که حمزه بدان‌ها اشاره می‌کند. او در این بخش از دیوان، بیشتر از آن که به اعتماد سازی درباره اعتبار اشعار بپردازد، تمام سعی خود را متوجه مفاهیمی می‌سازد که اهمیت زیادی داشته‌اند؛ همچون سرقت شعری، انعکاس نقد منتقدان پیرامون شعر وی، و...

بی شک، روش حمزه در شناخت اشعار صحیح از غیر صحیح، تنها بر روایت قابل اعتماد و دست اول استوار است؛ که غالباً روایت‌های شفاهی هستند؛ و نیز در برخی موارد، منبع وی نسخه‌های قابل اعتماد از برخی کتب معتبر می‌باشند. او حتی اگر در برخی نسخه‌ها اشعاری را منسوب به ابو نواس ببیند، ولی از زبان رویان نشنیده باشد، باز هم در نظر وی مشکوک و ضعیف هستند (همان، ۱۷۶).

او زمانی که به روایت‌های شفاهی گوناگون و متناقض بر می‌خورد، برای تشخیص اشعار صحیح بر عقل تکیه می‌کند؛ و از این تعدد روایات نتیجه‌ای مطمئن می‌گیرد. حمزه با تکیه بر خرد، وحدت توصیف یک موضوع را در برخی قصاید متزلزل می‌بیند، به نحوی که یک قصیده ظاهراً در توصیف شاهین (صقر) است، اما در لابلای آن ابیاتی است که تنها با تعمق می‌توان دریافت که صفات درهم را به تصویر کشیده است، مانند:

مظفراً أبيض مستديراً
تخاله في قده العبورا
(همان، ۲۵۴)

أنعت صقراً يغلب الصقورا
وليد شَهْر واضحاً مُنيرا

اومی گوید این ابیات در توصیف درهم گفته شده است نه صقر؛ چرا که صقر به سفیدی توصیف نمی‌شود (همانجا). این شک با دیدن ابیات بعدی که همگی در توصیف درهم هستند به یقین تبدیل می‌شود. چرا که معنی این ابیات در برخی مواد دو پهلو و معما گونه است. چنین تزلزلی سبب می‌شود اصفهانی از گنجاندن این ابیات در زمره تردیات موثق شاعر خودداری کند؛ و در فصلی جداگانه بدان بپردازد. این روش حمزه در برخورد با دیگر اشعار ابو نواس به همین ترتیب ادامه می‌یابد.

ب) اشعار مشکوک

حمزه در هر باب زمانی که از ثبت اشعار موثق أبو نواس فارغ می‌شود؛ به بیان اشعار مشکوک شاعر می‌پردازد، که با برخی از اشعار صحیح در هم آمیخته است. او در این قسمت اغلب اشعار را با بیان روایت‌های متنوعی همراه می‌سازد که بیشتر سخنان حمزه را در این بخش تشکیل می‌دهد. در این قسمت کمتر به مسائل انتقادی همچون نقد اشعار، سرقت شعری و... می‌پردازد. آن دسته از اشعاری که در نسبت آن‌ها به أبو نواس تردید وجود دارد، خود از درجات و مراتبی در این تردید برخوردارند. برخی از آن‌ها در بین راویانی که روایت آن‌ها از اعتماد بیشتری برخوردار است، متناقض آمده‌اند، که حمزه با نقل نظر هر راوی، تمام شعر را می‌آورد، و خود نیز اگر نظری داشته باشد بیان می‌کند. به عنوان نمونه، او در باب هجو، به قصیده‌ای بر می‌خورد، که أبو هفان و مهلهل که از راویان معتبر شعر أبو نواس نیز بودند، دو نظر متفاوت درباره آن دارند. او ابتدا نظر هر یک را بیان می‌کند، سپس آن قصیده را می‌آورد و خود درباره صحت یا عدم صحت آن ابراز نظر نمی‌کند؛ و مطلع آن چنین است:

یا لک من مَعشَرٍ مُنیتٌ بهم
لیس لهم سُودٌ ولا کَرَمٌ
(همان، ۱۲)

او می‌گوید أبو هفان، ابیاتی از أبو نواس، و در هجو عدنان آورده است؛ که أبو نضله (مهلهل)؛ آن را از اشعار أبو الشمقمق (د. ۲۰۰ ق) می‌داند.

حمزه گاهی به دو روایت متناقض از اشعار أبو نواس بر می‌خورد، که یکی از آن دو از اعتبار زیادی برخوردار نیست، اما از آن‌چه که او با «و یروی» بیان می‌کند اهمیت بیشتری دارد؛ و حمزه این اعتبار را با شواهدی سیاقی بیان می‌کند؛ که به هر حال از نظر اعتبار، هر دو مشکوک هستند؛ و هیچ‌گاه بدون دلیل به نفع یکی رای نمی‌دهد؛ و تنها به همان صورت مشکوک نقل می‌کند. نمونه‌ای از چنین روایت‌ها را در هجو زنبور بن أبو حماد می‌بینیم که حمزه احتمال دوم را در این می‌بیند که در هجو ایوب بن أبو سمیر باشد؛ و به بیان «و یقال»، و نیز شاهد «فَمَصَادِ ایوبِ ثیابه»، به جای «فَمَصَادِ زنبورِ ثیابه» بسنده می‌کند (همان، ۷۲).

او برخی از ایندست‌اشعار را خود در بین دیوان دیگر شاعران می‌یابد که بدین ترتیب در درستی آن به هر یک از دو شاعر شک می‌کند؛ و در چنین مواردی غالباً حمزه از ابراز نظر درباره اعتبار آن اشعار خودداری می‌کند؛ مانند دو بیت در هجو نخاس، که حمزه آن ابیات را در شعر منصور بن باذان اصفهانی دیده است (همان، ۹۰-۸۹)؛ و یا قصیده‌ای در باب خمیریات که راویان، آن را برای أبو الشیص نیز روایت کرده‌اند؛ و صولی آن را از اشعار أبو نواس می‌داند (همان، ۳۱۷/۳). وی گاهی شعر دیگر شاعران را در نسخه‌های مختلف می‌یابد؛ که به أبو نواس نسبت داده شده است؛ و به همین سبب آن‌ها را در دیوان وی ثبت می‌کند که خود نظری قاطع نسبت به گوینده آن ندارد (همان، ۷/۵).

حمزه تنها وقتی شعری را به یقین به أبو نواس نسبت می‌دهد که آن را از زبان راوی معتبری شنیده باشد؛ و این‌طور هم نبود که هر روایت شفاهی را نیز بپذیرد، بلکه برای اظهار نظری قطعی در این راه به قراین و شواهد کافی اتکا دارد. اگر شعری از أبو نواس را درباره وصف چوب چوگان از زبان راوی نسبتاً معتبری، مانند ابن اعرابی بشنود؛ و در کتاب «فی آیین الصولجان» خصیب اصفهانی که درباره آیین چوگان نوشته شده نیز ببیند، که به ابن ابی زکریا سلمی نسبت داده شده است؛ و شواهد کافی برای اثبات آن نباشد در زمره اشعار مشکوک می‌آورد؛ و با تردید به أبو نواس نسبت می‌دهد (همان، ۲۵۷-۲۵۶).

ج) روایت‌های ضعیف

حمزه روایت‌های ضعیف را با عبارت «و یروی»، و مانند آن، ثبت می‌کند؛ که در روایت اشعار بسیاری از این اصطلاحات استفاده کرده است؛ و آن دسته از اشعاری را که اعتبار آن‌ها بسیار ضعیف است، با الفاظی مناسب معین

می‌کند، مانند «و هو ضعیف جدا» (همان، ۱۱۳/۲)، و «لیس بجید» (همان، ۲۷۴/۳)،... و گاهی نیز بدون توضیح، و تنها بر حسب فهم مخاطب، روایتی را بهتر می‌داند؛ و به روایت ضعیف آن نیز اشاره می‌کند، مانند «جمشت» و «خمشت» در بیت زیر که او جمشت را ترجیح می‌دهد:

فإن جمشت زنبوراً
هم لاذ بنطافه
(همان، ۱۲۷/۲)

حمزه دائماً به روش توصیفی روایت خود، که همان روایت بی‌کم و کاست تمام اشعار است، پایبندی دارد. او حتی برخی اوقات از روایت برخی اشعار دچار تردید می‌شود، اما باز آن‌ها را حذف نمی‌کند، چون معتقد است، حتی اگر ابیات ضعیف که درخور نام أبو نواس نیست، در برخی اشعار زیاد است، اما در این میان برخی از ابیات خوب هستند که او را وادار می‌سازند به روش و منهج کلی خود، که در روایت اشعار در پیش گرفته است، پایبند باشد (همان، ۱۳۳). او بسیاری از ابیات را که موضوع آن هجو است، در فصلی جداگانه در باب ششم می‌آورد؛ و می‌گوید اگر برای تکمیل این باب (همانجا)، و نیز دوری شاعر از هرگونه تصنع (همان، ۱۴۸)، نبود؛ آن اشعار را حذف می‌کرد. او تنها زمانی شعری را حذف می‌کند، که از گوینده واقعی آن، که غیر أبو نواس است، اطمینان حاصل کند، که در این صورت از آوردن آن اشعار خودداری کرده؛ و به صاحب اصلی آن اشاره می‌کند (همان، ۱۴۸).

د) روایت‌های جعلی

حمزه در اعتبار سنجی اشعار مشکوک النسبه به أبو نواس، تلاش فراوان کرد؛ او با تلاش خود، و با جستجو در میان دواوین شعرای دیگر، به سراینده‌ی واقعی برخی از شعرها دست یافته؛ و تنها در پایان هر فصل اشاره‌ای کوتاه به این اشعار دارد، تا هر گونه ابهامی را از آن بزداید، که نشان از حساسیت و دقت زیاد او در این راه دارد. به عنوان نمونه، در باب طردیات شعر شاعرانی چون ابن معذل، رقاشی، عجلی، ابن حریش، شمردل، عبده اصفهانی و...، به أبو نواس نسبت داده شده بودند، که در این میان، آن‌گونه که حمزه می‌گوید، سهم عبده از بقیه بیشتر بوده است؛ و او با کنکاش و جستجو در میان روایت‌ها به تمییز این اشعار پرداخته است (همان، ۳۲۵/۲-۳۲۴).

حمزه رواج یک روایت، بین اکثریت مردم را ملاک عمل خویش قرار نمی‌دهد؛ بلکه معیار او روایت معتبری است که اهل فن بیان کرده باشند. او با تکیه بر خرد و دانش خود، برخی روایت‌های رایج را مورد بررسی قرار می‌دهد، و در نهایت حکم به رد یا قبول می‌دهد، مانند بیت زیر:

أت من دونها الأيام حتی
تفانی جسمها والروح باقی
(همان، ۲۱۶/۳)

به جای «تفانی» تعادم نیز روایت شده است، که با معنی و وزن سازگار است؛ اما «تقادم» به جای «تعادم» به نظر حمزه تصحیف است، چون مقصود شاعر ضعیف شدن تدریجی جسم است، حال آنکه تقادم چنین معنایی ندارد؛ و با این استدلال، وی تقادم را که بسیار بین مردم رواج داشت، جعلی و نادرست معرفی کرده است.

اصفهانی به سبب ملاحظات دینی برخی از قطعه‌های شعری أبو نواس را به دلیل آن‌چه که نامناسب بودن الفاظ آن، و لطمه زدن به دین می‌داند، حذف کرده است (همان، ۲۳۵/۵).

نتیجه گیری

حمزه در جمع آوری دیوان ابو نواس بر خلاف بسیاری از راویان و گردآورندگان اشعار، تنها بر یک جنبه تکیه نداشته، بلکه با نگاهی فراگیر، همه‌ی جوانب شعر وی را در نظر داشته است. او از یک سو هم‌چون یک نحوی، هم به اعراب، و معنی توجه دارد؛ و از سوی دیگر؛ مانند راوی شعر از معانی غریب و یا دشوار غافل نمی‌شود؛ همان‌گونه که هم‌چون یک اخباری، به شواهد و مثل‌ها اهتمامی ویژه دارد؛ و به عنوان زبان‌شناسی آشنا به لغت عرب، به این جنبه از اشعار ابو نواس نیز نگاهی منحصر به فرد دارد. حمزه مورخی است دقیق به معنی واقعی کلمه؛ به نحوی که بر سال‌های وقایع مهم تاریخی اشراف دارد؛ و اعلام را به خوبی می‌شناسد. وی با چنین دیدگاه‌هایی به جمع آوری اشعار شاعری پرداخت، که طریق رسیدن به آن، از هر راه دیگری در این وادی نا هموارتر بود. او با جمع نمودن تمام این ویژگی‌ها اثری با ارزش به یادگار گذاشته است که شایسته‌ی توجه بیشتری است.

Archive of SID

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن خلکان، أبو العباس شمس‌الدین أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبي بكر. (۱۹۰۰م). *وفیات الأعیان*. جلد دوم، تحقیق احسان عباس، ط ۱، بیروت: دار صادر.
- ۳- ابن معزز، عبدالله بن محمد. (۱۹۷۶م). *طبقات الشعراء*، تحقیق عبدالستار أحمد فراج، ط ۳، القاهرة: دارالمعارف.
- ۴- ابن منظور، أبو الفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم بن علی. (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*، ط ۳، بیروت: دار صادر.
- ۵- ابن ندیم، أبو الفرج محمد بن إسحاق بن محمد وراق بغدادی. (۱۴۱۷ق). *الفهرست*، تحقیق ابراهیم رمضان، ط ۲، بیروت: دار المعرفه.
- ۶- ابو نواس، حسن ابن هانی حکمی. (۱۹۶۲م). *دیوان*، بیروت: دار صادر.
- ۷- اصفهانی، أبو الفرج علی بن حسین. (۱۹۲۹م). *الاغانی*، جلد تحقیق علی نجدی ناصف، ج ۳، القاهرة: دار الکتب المصریه.
- ۸- اصفهانی، ابو عبدالله حمزه بن حسن. (۱۴۱۲ق). *التنبیه علی حدوث التصحیف*، تحقیق محمد اسعد طلّس، ط ۲، بیروت: دار صادر.
- ۹- اصفهانی، ابو عبدالله حمزه بن حسن. (۱۳۴۶). *تاریخ سال‌های پادشاهان و پیامبران*. ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۰- اصفهانی، ابو عبدالله حمزه بن حسن. (۱۴۲۲ق). *دیوان ابی نواس حسن بن هانی حکمی*. جلد اول، تحقیق ایفالد فاغنر، ط ۱، بیروت: موسسه البیان.
- ۱۱- همو. (۱۴۲۴ق). *دیوان ابی نواس حسن بن هانی حکمی*. جلد پنجم، تحقیق ایفالد فاغنر، ط ۱، بیروت: موسسه الرساله.
- ۱۲- همو. (۱۴۲۲ق). *دیوان ابی نواس حسن بن هانی حکمی*. جلد سوم، تحقیق ایفالد فاغنر، ط ۱، بیروت: موسسه البیان.
- ۱۳- همو. (۱۴۲۲ق). *دیوان ابی نواس حسن بن هانی حکمی*. جلد چهارم، تحقیق غریغور شولهر، ط ۱، بیروت: المطبعة الكاثولیکیه.
- ۱۴- همو. (۱۴۲۲ق). *دیوان ابی نواس حسن بن هانی حکمی*. جلد دوم، تحقیق ایفالد فاغنر، ط ۱، بیروت: موسسه البیان.
- ۱۵- بروکلیمان، کارل. (۱۹۸۳ق). *تاریخ الأدب العربی*. ترجمه عبدالحلیم نجار، ط ۵، القاهرة: دارالمعارف.
- ۱۶- بغدادی، أبوبکر أحمد بن علی. (۱۴۲۲ق). *تاریخ بغداد*. تحقیق بشار عواد معروف، ط ۱، بیروت: دارال غرب الإسلامی.
- ۱۷- جاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر. (۱۳۸۵ق). *الحيوان*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ط ۲، القاهرة: مکتبه و مطبعه مصطفى البابی الحلبي.
- ۱۸- همو. (۱۴۲۴ق). *الحيوان*. جلد سوم، ط ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۹- جبوری، عبدالله. (۱۹۶۹م). *دیوان ابی الهندی و اخباره*. ط ۱، النجف الاشرف: مطبعه النعمان.
- ۲۰- حافظ أبو نعیم، أحمد بن عبدالله بن أحمد بن إسحاق بن موسی بن مهران اصبهانی. (۱۴۱۰ق). *تاریخ اصفهان*. جلد اول، تحقیق سید کسروی حسن، ط ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۲۱- حموی، شهاب‌الدین أبو عبدالله یاقوت بن عبدالله. (۱۹۹۵م). *معجم البلدان*. ط ۲، بیروت: دار صادر.
- ۲۲- زبیدی، علی احمد. (۱۹۶۶م). *دواوین الشعر العباسی حتی نهاییه القرن الرابع*. مجله کلیه الاداب (وابسته به دانشگاه بغداد)، شماره ۹، نisan.
- ۲۳- زرکلی، خیرالدین. (۲۰۰۲م). *الاعلام*. ط ۵، بیروت: دار العلم للملایین.
- ۲۴- زلهایم، رودلف. (۱۳۹۱ق). *الأمثال العربیة القدیمة مع اعتناء خاص بکتاب الأمثال لأبسی عبید*. ترجمه و تحقیق رمضان عبد التواب، ط ۱، بیروت: دار الامانه و موسسه الرساله.
- ۲۵- سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی. (۱۴۰۰ق). *الأنساب*. جلد اول، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی، ط ۲، القاهرة: مکتبه ابن تیمیه.

- ٢٦- طه حسين. (١٩٩٣م). حديث الاربعاء. جلد دوم، ط ١٤، القايره: دار المعارف.
- ٢٧- عامري، ليبد بن ربيعه. (١٩٩٨م). ديوان. ط ١، بيروت: دار صادر.
- ٢٨- عبد الغفور، بهجت. (١٤٠٠ق). روايات ديوان أبي نواس. مجله المجمع العلمي العراقي، شماره ٣٤، ذو القعدة.
- ٢٩- فتحى، ابراهيم. (١٩٨٦م). معجم المصطلحات الادبيه. ط ٣، تونس (صفاقس): الموسسه العربيه للناشرين المتحدين.
- ٣٠- فطى، جمال الدين أبو الحسن على بن يوسف. (١٤٢٤ق). إنباه الرواء على أنباء النحاء. جلد اول، ط ١، بيروت: المكتبه العصريه.
- ٣١- كحاله، عمر بن رضا بن محمد راغب بن عبدالغنى. (١٤١٢ق). معجم المؤلفين. بيروت: مكتبه المثنى.
- ٣٢- مجلسى، محمد باقر. (١٤٠٣ق). بحار الانوار. بيروت: موسسه الوفاء.
- ٣٣- مرزبانى، أبو عبدالله محمد بن عمران. (١٩٨٢م). معجم الشعراء. تحقيق و تصحيح ف. كرنكو، ط ٢، بيروت: دارالكتب العلميه.
- ٣٤- مهزومى، ابو هفان عبدالله بن أحمد بن حرب. (١٩٥٣م). أخبار أبي نواس. تحقيق عبد الستار احمد فراج، القايره: دار مصر للطباعه.
- ٣٥- نجار، ابراهيم. (١٩٩٧م). شعراء عباسيون منسيون. ط ١، بيروت: دار الغرب الاسلامى.
- ٣٦- هلالى، حميد بن ثور. (٢٠٠٢م). ديوان شعر. تحقيق حميد شفيق بيطار، ط ١، الكويت: دار التراث العربى.